

هو العليم

تأخير بیان از وقت حاجت

بررسی دیدگاه آیه الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص - جلسه صدم

استاد

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

کلام آیه الله خوئی درباره تأخیر بیان از وقت حاجت در احکام ظاهریه و واقعیه

بحث در مورد تأخیر بیان از وقت حاجت است که مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند که در احکام واقعی و حقیقیه اشکال دارد و ممتنع است؛ اما در احکام ظاهریه بلامانع است، مثل تقیه و امثال ذلک.^۱ مسئله‌ای که در بحث گذشته ناتمام ماند و برای بحث بعد موکول شد این بود که نحوه احکام حقیقیه و احکام ظاهریه به چه کیفیت است و تصویر تأخیر بیان از وقت حاجت در آنها چگونه است که ایشان در آنجا ممتنع و در اینجا مجاز می‌داند؟

بناءً علی هذا مسئله دائرمدار حسن و قبح عقلی است؛ یعنی این امتناع بر پایه قضایای عقلیه است یا اینکه بر پایه قضایای عقلائیه است. ایشان می‌فرمایند: «مسئله قبح عقاب بلا بیان...» البته این تعبیر ما است والا آنچه را که ایشان دارند بنا بر تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این است که مسئله در دایره قضایای عقلیه نیست؛ بلکه در حیطة قضایای عقلائیه است. یعنی عقل این را ممتنع نمی‌داند والا اگر ممتنع بود صدور و جوازش هم ممتنع بود؛ درحالی که ما می‌توانیم خلافش را هم تصور کنیم. بنابراین قضیه جزء قضایایی است که سیره و دیدن عقلا بر آنها تعلق می‌گیرد؛ یعنی در قضایای عقلائیه داخل می‌شود؛ نه عقلیه و احکام عقلا هم براساس موارد و مواقف، متفاوت است؛ یعنی حکم عقلائیه بر تأخیر بیان از وقت حاجت دائرمدار مصلحتی است که آن مصلحت ملزمه اقتضای قبح تأخیر بیان از وقت حاجت را می‌کند، مادامی که ما به یک مصلحت اتم مبتلا نشده باشیم و اگر به مصلحت اتم و اهم مبتلا شویم، آن مصلحت اهم و اتم جایگزین قبح تأخیر بیان از وقت حاجت می‌شود؛ من باب مثال حرمت کذب در جایی است که مفسده نفس‌الامریه بر این کذب مترتب باشد و مبتلای به مفسده اهم و یک مصلحت ملزمه اتم نباشد؛ اما اگر فرض کنید که [کذب برای] انجاء مؤمن باشد، دیگر در این صورت نه تنها کذب قبح خود را از دست می‌دهد بلکه در آنجا این کذب، ملزم است و مصلحت انجاء مؤمن و مفسده هلاکت مؤمن آن قاعده عقلائیه و قضیه عقلائیه را منمحي و مضمحل می‌کند.

در مانحن فیه هم همین طور است؛ این همه احکامی که در صدر اسلام نیامده‌اند و بعداً به تدریج آمده‌اند، لاشک و لاشبهه در اینکه احکام واقعیه و نفس‌الامر همان است که بعداً رسول خدا متدرجاً بیان می‌کند مانند حرمت زنا، حرمت خمر، حرمت سرقت و امثال ذلک، اینها احکام واقعیه و نفس‌الامریه‌ای هستند که ما در اینجا

^۱ أجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۰۷ - ۵۱۳.

تأخیر بیان را از وقت حاجت صحیح می‌دانیم و این سیره عقلانیه را در اینجا جاری و ممضاة می‌دانیم، به جهت اینکه اگر قرار بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این احکام را دفعةً واحدة بیاورد **لَمْ يَقْبَلْهَا إِلَّا عَلَى وَ خَدِيجَةَ**، تمام افراد این احکام را کنار می‌گذاشتند؛ لذا رسول خدا ملزم بود به اینکه متدرجاً این احکام را نازل کند. بنابراین با قطع به نفس الامریه و حقیقی بودن این حرمت خمر، حرمت زنا، حرمت سرقت، حرمت ربا و امثال ذلک، در عین حال می‌بینیم که این احکام متدرجاً آمده‌اند.

پس این تأخیر بیان از وقت حاجت در اینجا قبح ندارد و مخصوص احکام ظاهریه است؛ اما احکام واقعی سر جای خودش می‌مانند و تأخیر بیان از وقت حاجت در آنها ممتنع و محال است.

نظر بر کلام آیه‌الله خویی

این کلام ایشان و تقریر مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بود که در این بیان و تقریر مواردی از نظر وجود دارد؛

خارج نبودن مسئله از حیطة احکام عقلی

در مسئله اولی که ایشان فرمودند: «مسئله در حیطة احکام عقلی نیست بلکه احکام عقلانیه است» از ایشان سؤال می‌کنیم که مگر غیر از حُسن و قبح برای احکام عقلیه چیز دیگری ملاک است؟! مگر شما عقاب بلایان را به مقتضای حکم عقل قبیح نمی‌دانید؟! عقاب بلایان عقلاً قبیح است، ظلم و تعدی به غیر، عقلاً قبیح است، شکر منعم بنا بر نظر کسانی که قائل به این هستند عقلاً واجب است، این احکام عقلیه که براساس حسن و قبح و دائرمدار حسن و قبح هستند، احکام ملزومه‌ای هستند ثبوتاً یا نفیاً که عقل حاکم به اینها است؛ سواء اینکه شرع باشد یا نباشد، یعنی ماوراء شرع بحث داریم؛ احکام عقلیه به شرع مربوط نیستند. کذب و دروغ عقلاً قبیح است، ظلم و تعدی به غیر عقلاً قبیح است، عدالت عقلاً حسن است، نفس العدالة عقلاً حسن است. اما اینکه شما می‌فرمایید: اگر احکام عقلی بود تخطی از آنها جایز نبود، منظور شما از احکام عقلی احکام تکوینی که نیست، احکام عقلی اعم از احکام تکوینی و تشریعی اعتباری است. عقل در جهت اعتبار، یعنی اعتباری که برای حفظ نظام و مصلحت نظام است احکامی دارد و تخطی از آنها هم جایز است. قبح عقاب بلایان مگر تخطی از آنها جایز نیست؟! جایز است. مگر اشاعره و معتزله و امثالهم نمی‌گویند که خداوند متعال می‌تواند عباد را با توجه به عمل حَسَن آنها مورد عقاب قرار بدهد؟! می‌تواند یا نمی‌تواند؟! می‌تواند، مگر موالی نمی‌توانند عبید خود را مورد عقاب قرار دهند؟! این چه امتناعی است؟! اگر امتناع، تکوینی است که خلاف است؛ اگر امتناع، تشریعی است، پس چرا شما این قاعده را از تحت احکام عقلیه خارج می‌کنید؟! امتناع تشریعی است دیگر، ما می‌گوییم همان‌طور که قبح عقاب بلایان بر حکیم قبیح است؛ همین‌طور تأخیر بیان از وقت حاجت بر حکیم قبیح است، چه فرقی بین این دو تا است؟! چرا؟! چون حکیم در این امر یا منظوری دارد

یا منظور ندارد، حالا ما به مصالح و اینها کار نداریم که احکام و اوامر فرض کنید برای اختبار باشد و نواهی اختباره و برای ارتداع و امثال ذلک باشد. اگر منظور مولا و حکیم نفس تحقق عمل یا کفّ نفس از عمل در خارج است؛ پس قبح تأخیر بیان از وقت حاجت در اینجا جاری و ساری است و اگر منظور حکیم نفس عمل و تحقق آن یا کفّ نفس از آن در خارج نیست؛ پس در اینجا تأخیر بیان از وقت حاجتی نشده است. دواعی مختلفی هست که مولا برای آن دواعی اوامر یا نواهی صادر می کند. من باب مثال می خواهد بگویم که من هم می توانم امر و نهی کنم یا می خواهد از طرف زهر چشمی بگیرد یا می خواهد موقعیت خودش را تثبیت کند، آن جهت التزام جوانحی در افراد به وجود بیاورد، خیلی از مصالح و مفاسد در اینجا هست که ملزمه هستند و مولا اینها را بنا بر مصالح بیان می کند و منظور آنها نفس اتیان و تحقق آن عمل در خارج نیست. این اشکال ندارد. این مربوط به مسئله خروج قاعده از تحت قاعده عقلی است که صحیح نیست.

بی ارتباط بودن تقیه به مسئله

و اما مسئله دیگر مسئله تقیه و جریان تأخیر بیان از وقت حاجت در احکام ظاهری است، این هم خیلی جای تعجب دارد؛ به جهت اینکه وقتی می گوئیم تأخیر بیان از وقت حاجت، شما خودتان آن «وقت حاجت» را ذکر می کنید، وقت حاجت چه وقتی است؟! وقت حاجت ملزمه به اتیان فعل است. وقتی که ما تقیه داریم، ترخیص در عمل داریم، همان طوری که در اوّل اسلام و در صدر اسلام است، آن موقع وقت حاجت نیست؛ بلکه آنجا ترخیص در فعل است، اباحه در فعل است؛ چون احکام شرع [تدریجی هستند] و این یک بحثی است که اصلاً منظور از شرع یعنی چه؟! آیا منظور از شرع غیر از این است که فرض کنید احکامی بیابند که تدریجی باشند آیا چنین چیزی هست؟! آیا اصلاً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ممکن است که احکام را دفعه نازل کند؟! اصلاً ممکن است یا ممکن نیست؟! من باب مثال ما الآن در شرع هزاران حکم داریم، ده باب فقهی داریم هر کدام از این ابواب مثل باب صلاة، یک کتاب رحلی را دربر گرفته است این همه احکامی را که مربوط به صلاة است؛ مربوط به صلاة در سفر، مربوط به صلاة مریض، مربوط به صلاة غرق، صلاة مطارد، صلاة خوف، شکایات صلاة و همین طور هزاران احکامی که در صلاة آمده اند و به خاطر اینها یک کتاب به این اندازه درست شده است، مگر شارع می تواند همه اینها را یک دفعه بیان کند؟! اصلاً بگوئیم که تقیه هم نیست، ترخیص هم نیست، بحث اباحه در اوامر و نواهی هم نیست، کجا پیغمبر می تواند همان روز اوّل همه احکام را بیان کند؟! اصلاً عقلاً مستحیل است، این فقط مربوط به صلاحاتش می باشد حالا تمام احکام صوم را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می تواند همان روز اوّل یک دفعه برای مردم بیان کند؟! کامپیوتر نیست که یک دفعه روی کلید بزند و تمام احکام صوم یک دفعه برای مردم در قلبشان محفوظ شود! همین طور فرض کنید که احکام خمس را یک دفعه رسول خدا همان روز اوّل بگوید، احکام حج را بگوید که این همه فروع

و این همه مسائل دارد یا احکام زکات را بگوید یا امر به معروف را بگوید یا جهاد را بگوید یا طهارت را بگوید، اصلاً مستحیل است و اصلاً به تقیه کار نداریم!

ترخیص، طبع اولیة تشریع

لذا اصلاً در خود شرع اولاًبلاول طبع قضیة تشریع، اباحه و ترخیص در فعل و ترک را با خودش می آورد؛ یعنی وقتی که شرع می آید اباحه و ترخیص را با خودش می آورد، الا آن مواردی که شارع بیاید بیان کند. این طبع اولیة قضیه است، نه تنها در مورد شارع بلکه در همه موارد همین طور است. فرض کنید انقلابی می خواهد درست شود، همین انقلابمان، مگر از همان روز اول تمام این قوانین وجود داشتند؟! آن قدر این طرف و آن طرف می گردند تا اینکه خبرگان درست کنند، یکی از اینجا یکی از آن طرف شهر همه جمع شوند آن قدر بر سر یکدیگر داد و بی داد کنند تا اینکه یک قانون را تصویب کنند. تازه نصفش ناقص است نصفش درست است بعد هزارتا تبصره این طرف و آن طرفش می آید! این برای یک قانون است! هنوز که هنوز است دارند قانون اساسی را تبصره می زنند، تذکره می زنند، پیوند می زنند، پسوند می زنند، اینها برای چیست؟! به خاطر این است که عقلاً مستحیل است مجموعه ای تمام قوانین خودش را مدوّن در یک جا عرضه بدارد، این اصلاً مستحیل است بنابراین اصلاً مسئله تقیه نیست که ایشان مثال زدند بلکه مقتضای اولیه و طبع اولیة تشریع، ترخیص است الا در مواردی که شارع بیان کند. این یک مطلب بود.

تشریع احکام حقیقه قبل از اسلام

مطلب دیگر اینکه در احکامی که این احکام جنبه التزام به نفی و جنبه کفّ نفس دارند، قبل از شرع هم احکام اولیه بر اینها، احکام تحریمیه بود. یعنی این طور نیست که حرمت زنا به واسطه نزول پیغمبر آمده باشد و قبل از پیغمبر زنا حلال بوده باشد [اگر این طور بود] پس پیغمبر هم باید زنا کند، بگوید که هنوز چهل ساله هستم و بر من وحی هم نیامده است و من هم که مبعوث نشده ام، اصل اولیه در اشیاء هم اباحه است مثل قضیه قرّة العین که آن علی محمد باب قضایا را برداشته بود! اما بعد آمد در قضیه گرگان و این بهائی ها در این قضیه خیلی چیز می کنند با آن کیفیت کذا به حمامی مردانه نزدیک مشهد و نیشابور و گرگان که چهل نفر در آن بودند، آمده بود و گفت:

جناب نقطه اولی علی محمد باب شریعت ختم المرسلین را نسخ فرمودند و هنوز شریعت جدید هم نیاورده اند!^۱

^۱ ظهور الحق، ص ۱۸۲:

«... به این صورت که [قرّة العین] ابتداء در پس پرده ای بنشست و لب به سخن گشود: «ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می شود؛ امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلاة... کاری بیهوده است. آن گاه که میرزا علی باب

لذا آن قدر قضیه خراب بود که اصلاً بهائی‌ها می‌گویند که ما این قضیه و این افتضاح را نادیده می‌گیریم و اصلاً رویش حساب نمی‌کنیم! حالا در قبل از بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آیا این نواهی ما تشریع شده بود یا نبود؟! به مقتضای نفس الامر و به مقتضای حقیقت اولیّه خودش، همه اینها بودند، متعلق احکام منهیّه ما مکدر هستند و کدورت، لازمه طبعی نفس متعلق حکم است، چه اینکه آن حکم تشریع ظاهری بشود یا اینکه تشریع ظاهری نشود. یعنی قبل از اینکه پیغمبر بیایند همین زنا مکدر بوده و همین خمر مکدر بوده و همین سرقت و ظلم مکدر است؛ الا اینکه در آنجا برای افراد ترخیص داده شده است؛ ترخیص به عنوان عدم العقاب، لذا اگر همان موقع شخصی اتصالی برقرار می‌کرد همین احکام بر او بود. همان‌طور که پیغمبر اکرم قبل از انبعاث خودشان به رسالت همین نمازها را به‌جا می‌آوردند یعنی همین صلاة فجر و همین صلاة ظهر و امثال ذلک را به‌جا می‌آوردند و [رو] به کعبه هم به‌جا می‌آوردند یعنی به همین نفس کعبه، بعد حکم آمد به طرف بیت المقدس نماز خوانده شود. بنابراین احکام به عنوان احکام حقیقیه قبل از شرع هم [وجود داشته و] تشریع شده‌اند الا اینکه در اینجا ترخیص است.

تشخیص شارع، تعیین‌کننده وقت حاجت

لو سلم به اینکه اصلاً احکام با شرع یعنی با آمدن رسول خدا تحقق و تکون پیدا کرده است، بسیار خوب احکام اولیه برای اینها حرمت است ولی [شارع] ترخیصاً علی العباد به عنوان عدم العقاب [لحاظ می‌کند]؛ شارع در آنجا هنوز نیازی به بیان اینها نمی‌بیند؛ لذا عدم العقاب و اباحه را در آنجا لحاظ می‌کند. البته اباحه حقیقی و واقعی نیست؛ بلکه اباحه ظاهری است تا اینکه موقع حاجت برسد؛ بنابراین تا شارع آن حکم را بیان نکرده است آیا الآن وقت حاجت هست؟! وقت حاجت نیست؛ وقت حاجت یعنی وقت الزام یعنی وقت اثبات یا وقت کف نفس، الآن هنوز چنین وقتی نرسیده است، وقتی که نرسیده است پس تأخیر بیان از وقت حاجت نیست و

اقالیم سبعة را فرو گیرد و این ادیان مختلف را یکی کند، تازه شریعت خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد. هر تکلیف که از نو بیاورد، بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس، زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور، شما را عقابی و عذابی نخواهد بود ...»

تاریخ جامع بهائیت، ص ۷۰:

«... در میان همین بحث پرحرارت، به اشاره قره العین، پرده به یک سوافتاد و قره العین هم چون زنان پریروی افسانه ای، در برابر کسانی که منتظر همه چیز بودند جز این منظره، ظاهر شد. اثر این عمل شدید بود؛ چون عده ای دستان خود را بر صورت گرفته، صدا به اعتراض برداشتند و عده ای از آن محل فرار کردند و تنها چند نفری خیره خیره به حسن و جمال وی نظر دوخته بودند. قره العین برای جلب قلوب، چند قدمی در میان صفوف آنان رفت ولی این کار نتیجه ای نداد و بالاخره میرزا حسینعلی عباي خود را برداش و انداخته وی را از صحنه بیرون برد.»

لذا در خود تقیه هم ما همین حرف را می‌زنیم؛ تقیه عبارت است از حکم ظاهری که این حکم ظاهری حکم واقعی را در مقام انشاء نگه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد که آن حکم واقعی بیاید و تنجز و فعلیت پیدا کند، خود این حکم ظاهری آن را در همان رتبه انشاء نگه می‌دارد. این حکم ظاهری جانشین حکم واقعی می‌شود؛ یعنی مصلحت حکم واقعی به واسطه این حکم ظاهری متدارک می‌شود. حالا وقت حاجت برای تقیه، الآن همین حکم ظاهری است. این طور نیست که وقت حاجت آن حکم واقعی است و این حکم ظاهری الآن من باب مثال در رتبه مابعد حکم واقعی قرار گرفته است. الآن وقت حاجت تقیه است، در وقت تقیه که وقت حاجت است آیا تأخیر بیان از تقیه جایز است یا جایز نیست؟! جایز نیست؛ یعنی ولو اینکه این حکم، ظاهری است؛ ولی حاجت در اینجا تقیه است؛ حاجت در اینجا احکام ثانویه است؛ احکام اضطراریه است؛ حاجت در اینجا مؤمن از عقاب است. وقتی که حاجت این طور شد لذا بر امام یا بر آن شخصی که مبلغ است واجب است که قبل از اینکه وقت حاجت برسد احکام تقیه را ابلاغ کند ولو اینکه حکم، حکم ظاهر است ولی ابلاغش واجب است. پس ما در اینجا اولاً باید تنقیح کنیم که تأخیر بیان از وقت حاجت یعنی چه؟! منظور از حاجت چیست؟! به احکام که حاجت واقعی نمی‌گویند، احکام واقعی وقتی که به مرحله حاجت برسند در آنجا تأخیر بیان عقلاً قبیح و ممتنع می‌شود وقتی که به مرحله حاجت نرسیدند یا **لِتَقِيَةٍ أَوْ لِمَصْلَحَةٍ أُخْرَى أَوْ لِامْتِنَاعٍ عَقْلِيٍّ** [قبیح و ممتنع نیست] ممکن نیست که شارع تمام احکام را یک دفعه بیان کند، در ده سال هم نمی‌تواند بیان کند چه برسد به روز اول! شارع اگر از صبح بنشیند تا ظهر نمی‌تواند همه احکام و تمام ریزه کاری‌ها و تمام خصوصیات را بیان کند لعل اینکه مکلفی در فلان نقطه به حکمی مبتلا شود و حکم را نداشته باشد، این همه قواعد حلیت و اباحه و این حرف‌ها برای همین مواقع است، شارع یک قاعده اباحه گفته است که **«كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ، حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»**^۱ این قاعده برای این است که خیلی از این احکام اباحه و اینها نه به عنوان حکم واقعی، بلکه به عنوان مؤمن هستند و به عنوان مرخص در اینجا آمده‌اند. خواسته خودش را راحت کند، خیال خودش راحت کند لذا یک حکم را به عنوان **«كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ، حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»** بیان می‌کند، دو روز بعد بینه بر نجاست این می‌آید. پس این حکم واقعی را بیان نکرده است؛ بلکه حکم ظاهری را در رتبه حکم واقعی بیان کرده است که مصلحت آن حکم واقعی به واسطه حکم ظاهری متدارک می‌شود و مؤمن از عقاب در اینجا برای مکلف احراز می‌شود. این احکام کلیه هستند. لذا اگر بعدش اماره یا دلیل یا حجتی آمد، این احکام کلیه را قرار می‌دهد به خاطر اینکه حکومت یا ورود دارد؛ چون این احکام در ظرف شک آمده‌اند و آن اماره و اینها می‌آیند شک را برطرف می‌کنند بنابراین ورود دارند یا به هر کیفیتی که در آنجا بحث شده است.

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۳۱۳:

«عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول: "كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِيْنَهُ ...".»

روی این حساب این احکام شرع به مقتضای طبع اولیه و به مقتضای حکم عقل در طبیعت حکم شرع، ترخیص و اباحه در عدم تحقق، وجود دارد الا در آن موردی که شارع بیان کند و اگر موقع حاجت باشد برعهده شارع است که بیاید بیان کند. در آنجا است که ما این قاعده عقلی را جاری می کنیم که تأخیر بیان از وقت حاجت ممتنع و مستحیل است؛ در جایی که موقع حاجت به حکم واقعی شده باشد و شارع بیان نکرده باشد آنجا محال است. بنابراین مسئله در اینجا نه تنها عقلانی است بلکه تحت قاعده عقلیه است و تأخیر بیان از وقت حاجت عقلاً مستحیل است.

تلمیذ: شما در فرمایش قبل فرمودید که باید تعقیب شود که تأخیر بیان از وقت حاجت به چه معنایی است. فرمودید که خود آن بیان شارع حکم را الزام آور می کند در این صورت خود بیان شارع موضوع را تعیین می کند یعنی معنای وقت حاجت را تعیین می کند.

استاد: بله، یعنی کاشف از این است، اگر محیط مساعد شد وظیفه شارع هم این است که بیان کند؛ اگر محیط مساعد نبود فرض کنید که شخص استعداد یا آمادگی ندارد آیا شارع می تواند این حکم را برگرداند؟ شارع نگاه می کند تا ببیند الان محیط چگونه است؛ لذا حکم زنا را در مکه نگفت بلکه در مدینه گفت، تازه یک مقدار هم صبر کرد چون الحمدلله آن قدر این نعمت برای مردم رواج داشت که بر ایشان خیلی مشکل بود تا این را بپذیرند! حالا دزدی عیب ندارد چون مسئله ای بود که عقل هر کسی خوب می فهمد که تعدی و دزدی مکدر حساب می شود اما زنا را نمی فهمد، می گوید: چه اشکال دارد ...

تلمیذ: به خصوص اگر تراضی باشد!

استاد: بله! منظور بنده همین است. یکی از رفقا رفیق همکاری داشت - نه اینکه رفیق باشد - می گفت به او گفتم که چرا این قدر زنا می کنی؟! آن هم با زن شوهردار زنا می کنی! البته آن شخص خلبان بود و اصلاً در این مایه ها نبود، خیلی تعجب کرد و گفت: به خدا خودش راضی است! [گمان می کرد] چون راضی هست دیگر حرام نیست! در آن موقع هم واقعاً همین طور بوده است، یعنی یک امر متداول بوده که ترک این قضیه برایشان خیلی مشکل بوده است. من باب مثال می گفتند: ما همه اش در دنیا یک کیف داریم که آن را هم پیغمبر می خواهد از ما بگیرد! طبعاً برایشان [سخت بود] باید مقداری این حلاوت ایمان در نفوس آنها جا بگیرد، به آن واقعیت ایمان یک مقداری پی ببرند، آن گرایش و جذب در آنها قوی شود تا کم کم بتوانند این طور عمل کنند.

از شما سؤال می کنم؛ در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مگر خود ایشان همه مطالبشان را یک دفعه به کسی می گفتند؟! مگر کسی می توانست قبول کند؟! الان که الان است ما مبتلا هستیم، الان هم نمی توانیم به شخص حرفی بزنیم این قدر در لفافه و کنایات و تلویحات و تلمیحات و این چیزها - آیا بپذیرد

یا نپذیرد - یک حرفی را بخواهیم بزنیم، مگر می‌توانیم حرفی بزنیم؟! پیغمبر هم همین‌طور بود، من باب‌مثال آن عربی که به زور آمده و می‌خواهد ایمان بیاورد و پیغمبر دارد همه آن چیزها را از دستش می‌گیرد مگر برای او آسان است که بیاید و هر مسئله‌ای را که حضرت می‌فرماید قبول کند؟! طبع قضیه تشریع ترخیص است، اصلاً امکان ندارد و عقلاً مستحیل است که ترخیص در آن نباشد الا در آن موارد. وقتی که محیط آماده می‌شود آن وقت است که دیگر مشکلی در اینجا باقی نمی‌ماند.

تلمیذ: در آنجا می‌توانیم بگوییم که حاکم عقل است و به این موظف‌اند؟!

استاد: بله موظف‌اند ولی عقل در آنجا راه ندارد.

تلمیذ: چون کذب یا سرقت امری است که دیگر همه عقول حکم بر آن می‌کنند.

استاد: بله در آنجا هم همین را می‌گوییم؛ همین دروغ برای آنها قبل از شرع هم مکدر است لذا خیلی افراد بودند که دین نداشتند ولی هیچ وقت دروغ نمی‌گفتند، می‌گفتند که دروغ نمی‌گوییم، دروغ اشکال دارد. نمی‌گفتند که دروغ شرعاً حرام است، شرع را قبول نداشتند ولی می‌گفتند که مردانگی ما اجازه نمی‌دهد آن غیرت ما اجازه نمی‌دهد که دروغ بگوییم یا دزدی کنیم. قبایل دزدی را قبیح می‌دانستند، دروغ گفتن را قبیح می‌دانستند، دروغ گفتن را کار آدم‌های خیلی بی‌مایه، پست، رذل و رذیل می‌دانستند. راست گفتن، اعطا، جود و بخشش و امثال ذلک را از کرامات افراد به حساب می‌آوردند، بخل و حسد و اینها را از پست و رذل بودن افراد به حساب می‌آوردند. اینها مسائل شرعی نبوده که رواج داشته است البته از روزه صمت و وصال و امثال ذلک اصلاً خبری نداشتند؛ چون عقل به آنها اصلاً راهی ندارد یا من باب‌مثال نسبت به همین زنا [گمان می‌کردند] که اگر زنی راضی باشد ولو شوهردار [مانعی ندارد] البته اینها حتی نسبت به زن شوهردار هم می‌گفتند که تعدی در حق فلان شخص است و [جایز نیست] اما نسبت به کسی که شغلش این کار باشد شاید برایشان مهم نبوده است چون عقل به این مسئله نمی‌رسد.

البته عقل قبح این قضیه را می‌فهمد ولی کدام عقل؟! آیا عقل مستفاد یا عقل هیولانی و امثال ذلک؟! اینها مراتب دارند لذا حجت ظاهر برای تأیید حجت باطن می‌آید به خاطر اینکه در خیلی از موارد برای انسان حجت باطن هست؛ اما باید به فعلیت برسد. لذا اگر کسی عقلش به فعلیت برسد یعنی عقلش بالمستفاد شود واقعاً اگر به آنجا برسد دیگر نیازی به شرع ندارد یعنی واقعاً حقایق اشیاء و احکام اشیاء را خودش از آن مصلحت نفس‌الأمریه [بگیرد]

... بنابراین ردّ او نسخ به حساب می‌آید حالا ما می‌توانیم اسمش را تغییر بدهیم و تخصیص در ازمان به حساب آوریم همان‌طوری که می‌توانیم تخصیص را نسخ در افراد به حساب آوریم ما مشافهه در لفظی که نداریم این هم مطلبی دیگر.

تلمیذ: عقل مستفاد فقط به کلیات می‌رسد یا حتی جزئیات را هم درک می‌کند؟

استاد: جزئیات را درک می‌کند، تمام جزئیات را بر کلیات منطبق می‌کند یعنی فایده‌اش همین است والا اگر کلیات را بدون انطباق بر جزئیات بفهمد چه فایده‌ای دارد؟! باز هم کور است چون در هر قضیه‌ای نمی‌داند چه کند؛ مثلاً نمی‌داند که این قضیه را منطبق بر این قاعده کلیه کند یا بر آن قاعده کند.

تلمیذ: یادم هست که فرموده بودید احتیاج به استاد در همین موارد است که فرد جزئیات را درک نمی‌کند.

استاد: بله، یعنی عقل ما درک نمی‌کند. این مطالبی که الآن راجع به نسخ و اینها عرض شد دیگر پیگیری کردن لازم ندارد؛ اما اگر بخواهیم از اینجا وارد بحث شویم؛ یعنی بحث آن چهار مسئله‌ای را که خدمتان عرض کردم؛ اینکه عام قبل از خاص آمده و وقت بیانش شده یا نشده است، این دو صورت یا اینکه خاص قبل از عام آمده و وقت بیان خاص یا وقت عمل به خاص شده یا نشده است، چون وارد شدن در اینها وقت می‌برد لذا این را إن شاء الله برای جلسه آینده موکول می‌کنیم.

تلمیذ: قضیه علی بن یقطین که طبق اهل سنت باید وضو می‌گرفت^۱ چگونه است؟ آیا تقيه بود؟

استاد: بله دستور حضرت به تقيه بود.

تلمیذ: آیا حکم بیان شده ...

استاد: کدام حکم؟!

تلمیذ: حکم وضوئی که طبق اهل تسنن می‌گرفته ...

استاد: علی بن یقطین نمی‌دانسته و به مقتضای تشییعی که داشته طبق تشیع وضو می‌گرفته است؛ اما چون به واقع و نفس الامر اطلاع ندارد و نمی‌داند که الآن هارون الرشید می‌خواهد بباید تماشا کند لذا امام مجبور است که او را مطلع کند؛ اما اگر بدون اینکه امام علیه السلام بگویند خودش از باطن می‌فهمید و تقيه می‌کرد [لازم به بیان امام نبود].

تلمیذ: مسئله‌ای که فرمودید: طبیعت احکام شریعه اباحه است ...

استاد: طبیعت اباحه نیست؛ بلکه مقتضای تشریع ترخیص در عمل و ترک است الا در آن مواردی که احکام بیان شده باشد.

تلمیذ: در آنچه که بیان نشده است چطور مقتضایش ترخیص است در عین حال که مثلاً مقتضای حکم عقل تحریم است؟!

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۲۲۷ - ۲۲۹.

استاد: اگر عقل بفهمد دیگر در آنجا ترخیص نیست؛ چون «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» در اینجا داریم در آنجایی که عقل بداند ولو اینکه شرع هم نیامده باشد، ترخیص نیست.
تلمیذ: پس معاقب است؟

استاد: بله معاقب است. در واقع می‌توانیم بگوییم که شرع احکامی را بیان می‌کند که عقل به آن احکام نرسد یعنی عقل انسان به آن احکام نرسد، بیان آنها وظیفه شارع است. فرض کنید اگر شارع اصلاً نگوید که کذب حرام است آیا کذب حرام نیست؟! اصلاً نگوید و ما در قرآن و روایات هم نداشته باشیم که کذب حرام است، آیا کذب برای ما حلال است؟! حرام است دیگر اینکه چیز ندارد.

تلمیذ: ... بیان می‌شود حالت فعلیت در آوردن احکام عقلیه است این یعنی چه؟!

استاد: احکام شرعی برای به فعلیت در آوردن عقل است یعنی عقل را رشد می‌دهد و وقتی که عقل به فعلیت برسد آن وقت دیگر احکام را خودش مستقلاً به دست می‌آورد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ